

پیمان یغمائی

سمنان

نه برحق گوی را گستاخ نامند به حق درذ کر حق گستاخ سعدی است

جناب آقای مدیر دانشور مجله ارجمند ارمغان

استاد عزیز آقای جمال زاده (در شماره سوم خرداد ماه ۵۲ آن مجله) تحت عنوان «تذکری بگستاخی آمیخته» اعتراضی درباره تحریف و همچنین استنباطی نسبت به ماهیت بیت مورد بحث فرموده اند که الحق هم جای تعجب است و هم جای تشکر. بدین بیان.

اول- مدافع بیت و کاشف تحریف را غالباً نه گستاخ خوانده اند. که البته از مراتب حسن ظنی که درباره این بی سواد فرموده و بی باک و دلیرم پنداشته اند بسیار متشکرم. اما تعجب من در این نکته است. که در مراسم حق گوئی فخیم ترین گستاخی را که تاریخ نشان می دهد سعدی است و بس. چه که قبل از خود و همچنین بعد از خود نظیری نداشته و تا ابد نخواهد داشت. آری شجاعانه باید گفت يك تا سخن وری است که در هر موضوع و مصداق می توان دعوی اش را بجای برهان پذیرفت - برای مثال اگر چه سخن به درازا به کشد باکی ندارم. چه که مجله بی نظیر ارمغان خود را وقف این گونه مقالات ناگفته و خواندنی کرده است (خواهشمندم درست توجه فرمائید - در مطلع قصیده یعنی براعت استهلال مدیحت خود سلطان مغول مستبد و خونخوار چنین می گوید:

«به نوبت اند ملوک اندر این سپنج سرای

کنون که نوبت تو است ای ملک بعدل گرای»

به دارا درشکارگاه

«در آن مملکت از خلل غم بود

که تدبیر شه از شبان کم بود»

به سایرملوک آن عصر

پادشه پاسبان درویش است

گرچه دولت به فر همت او است»

گوسفند از برای چوپان نیست

بلکه چوپان برای خدمت او است»

سخن کوتاه. بهترین برهانم در این مورد داعیه خود سعدی است نسبت

بگفتار خود.

«نه هرکس حق تواند گفت گستاخ

سخن ملکی است سعدی را مسلم»

دوم- بایبانی که ذیلا و عیناً شرح داده می شود. دلیرانه شعر خلاق سخن

سعدی راست پنداشته اند. و من در عمر ۸۰ ساله خودم چنین شجاعت و شهامتی

را نه دیده و نه شنیده ام.

«- الا که خودمانیم و سمه برا بروی کور مالیدن لطفی ندارد. و اصلاح

پیشنهادی ایشان هم زیاد قابل قبول و دلپذیر نمی آید مگر آنکه بتوانیم لااقل کلمه

فارسی را بجای بغدادی بگذاریم. که وزن هم چنین کاری را اجازه نمیدهد. حل

مشکل بسته به این است که قدیم ترین نسخه کلیات بدست آید الخ.»

اینک جواب

الف - مضمون و محتوای بیت مورد بحث را

«که سعدی راه و رسم عشق بازی

چنان داند که بغدادی و تسازی»

از حیث سستی با بروی کور تشبیه کرده اند- در صورتیکه این مضمون برای

تشبیه بهنرظریف عشق بازی که خاص معرفت و انسانیت و معنویت است. بمثابه عروس زیبایی تاریخی است که وجهاً من الوجوه نظیری ندارد. آری زبان عربی پس از هجوم عرب بایران تا چند قرن زبان جهانی یعنی بین المللی بود. و همه میدانیم که سبعه معلقه علیه آیات فصیح قرآن با همین زبان است. استادان نامی ایرانی از دانشمند - حکیم - طیب - فیلسوف - منجم باقتضای زمان ناچار بودند که تألیفات و حتی تصنیفات خود را بزبان تازی قرار دهند. در حقیقت خورشید جهان تاب پارسی غروب کرده بود. که بعداً بوسیله شاعران بویژه اول فردوسی و بعد بتدریج نظامی . مولوی . سعدی . حافظ خیام دوباره طلوع کرد. زبان جهانی تازی از حیث وسعت با فن اشتقاق بعدی است که مثلاً برای يك نفر شتر هفتاد نعت دارد - همچنین برعکس برای يك لفظ سه حرفی (عین) ۷۰ معنا - که الحق زبانی بدین سان بی نظیر است. پس ثابت شد که سعدی فنون و کمال عشق بازی خود را تشبیه به فنی کرده است که بی همتاست - مضامینی را که در عالم رؤیابودست فکاهی گوی استاد الهام شده هیچیک درست نیست سر تا پای آن عیب و عوار است که بترتیب نشان داده می شود.

مصراع اول - نوابغ تا، بخنی در حکمت بترتیب سقراط است و افلاطون و ارسطو. نه فخر بازی.

مصراع دوم - تمام غازیان تاریخی دنیا بالاخره شکست خورده و مغلوب شده اند. در صورتی که سعدی در عشق بازی همواره فاتح بوده است.

مصراع سوم - تازی در شکار همه وقت موفق نیست - بلکه برعکس ضرب -

قابل توجه خواننده گان - در این مقاله اتصال کلمات اصولاً وجود ندارد - و هرگز نه باید دو کلمه بهم متصل گردد - قریباً ضرر و خطر اتصال کلمات را که تا کنون ناگفته مانده است بعرض خواهیم رساند.

المثل معروفی برای خود ایجاد کرده است - که می گویند و سینه بسینه ضبط شده است
و آن این است.

«تازی وقت شکار به عذر قضای حاجت متعذرمی شود»

پنجم و چهارم - بنا و لقمان در خانه سازی و چاره سازی ابداً آشتی نداشتند
که بتوان بهزبانی همتای عشق بازی تشبیه کرد.

مصرع هشتم - قافیه سازی و ساختن در مورد حق تعالی خارج از ادب و تقدس
است کار ایزد ایجاد است از نیستی به هستی.

مصرع نهم - در قافیه بازی و کودک و هسته شرم دارم که عرض کنم آخر
کودک که عقلی ندارد یا هسته رامی شکنند یا دومی ریزد یا در منجلا ب می افکند. آیا
عاشق باید در عشق بازی به معشوق خود این نوع رفتار کند - عجب پارس عالیترین و
مقدس ترین مضمون برای هنر انگشت نمای عشق بازی همان است که سعدی یافته و
گفته است.

ب - از طرز بیان استاد و دستوری که داده اند پیداست که لفظ بغداد را عربی
تصور فرموده اند. در صورتی که این کلمه خالص پارسی است و شناسنامه مسجل اش
این است که دال آخر آن ذال معجم است و تمام شاعران قدیم و جدید پارسی لغت
بغداد را همواره هم قطار باد شاد یاد کرده قافیه شعر قرار داده اند که دال آخر همه
آن ها ذال معجم است.

«آنسان که بفارسی سخن می راند

در معرض دال ذال را نشانند»

«ماقبل وی ار ساکن و جزوای بود

دال است و گرنه ذال معجم خوانند»

بغداد اصل آن باغ داد بوده» بسبب آن که هر هفته یکبار انوشیروان در آن

باغ بارعام می داده و دادرسی می کرده است. بعد بکثرت استعمال بغداد شده است. بیرهان قاطع - چاپ محمد عباسی سال ۱۳۳۶ شمسی هجری ص ۱۹۵ مراجعه شود.

(اینک تاریخچه سیاسی بغداد)

در محل این شهر در قدیم قریه ای بود که از قرن ششم قبل از میلاد تا سال ۱۶ هجری قمری جزء ایران بوده است.

در زمان خلیفه دوم عباسی ساخته شد و مدینه السلام نامیدند - پانصد سال مرکز خلافت و پایتخت ممالک اسلامی بوده - خلاصه تا سال ۱۰۴۸ هجری. زمانی در تصرف ایران و زمانی در تصرف عثمانی بود. در این سال بر طبق مصالحه میان شاه صفی شاه ایران و سلطان مراد چهارم شاه عثمانی قرار شد ایوان بتصرف ایران و بغداد در تصرف عثمانی در آید - تا پایان جنگ جهانی اول در تصرف عثمانی و پس از تشکیل دولت مستقل عراق پایتخت آن دولت گردید - برای اطلاع بیشتر رجوع بفرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید چاپ اول سال ۱۳۴۶ ص ۲۴۵ فرمایند .

ج- تحریف و تصحیف کلمات را باید باشم دقیق ادبی و اطلاع کافی از ۶۳ صنعت مهم ادب و دانش سبک شناسی (مانند سبک شناسی خط) و بینش وسیع در رسم الخط قدیم و جدیدیافت. نه نسخه های متحد الغلط قدیم و جدید کتاب مگر آن که نسخه ای بخط خود مصنف یا مؤلف بدست آید - من شخصاً تحریف و تصحیفاتی را کشف کرده ام که مانند ریاضی مورد قبول ذوق سلیم است که مقداری در دیوان کوچکم در ۱۳۳۵ شمسی هجری چاپ و انتشار یافته است - بقیه موجود است که امیدوارم با آثار اخیرم چاپ شود - اگر عمری بود انشاء اله نکاتی از آن ها در مقاله بعدی بعرض خواهم رساند.

د - کلمهٔ دیگری را بجای بغدادی گذاشتن (ببخشید يك دنيا عذر خواهم) ابد آوزن شعر بهم نمیخورد هر لفظی میشود گذاشت مشروط بر آن که با وزن عروض بغدادی مطابقت کند. وزن عروض بغدادی (مفعولن) است چندین کلمه بسیط یا مرکب میتوان یافت که همه بروزن مفعولن باشد مانند فرزینی - قزوینی - انبازی - برخیزم بشینم - بدیهی است هر کس که علم تقریض و تقطیع را بطور کامل طبق دستور قیس رازی در المعجم بداند میتواند الفاظ شعر را چه در صدر و چه در ضرب تغییر دهد بطوریکه بروزن و سحر شعر ذره ای خلل نرسد. حاسدان شاعر و دانای سعدی و حافظ در بعضی جاها این کار را کرده اند یعنی لفظ فاخر شعر را برداشته بجای آن لفظ پست و سستی (البته با تطبیق وزن عروضی آن) گذاشته اند. بطوریکه شعر از حیث معنا و مفهوم و مصداق از آسمان بزمین سقوط کرده است که انشاءاله قریباً نشان خواهم داد.

ه - مفاخر ملی ما حشو و نقص ندارند. اگر چیزی بنظر استاد رسیده الحاقی است نه اصیل. بطوریکه استادان نامی این یکی دو قرن اخیر زبان آنان را الهی میدانند نه بشری.

و - جناب استاد ببخشید معذرت میخواهم. عبارت المعنی فی بطن الشاعر گفتهٔ مخالفان و دشمنان شعر سستی است. در بطن پیدا است که چیست از تضریحش شرم دارم. تصور استاد وقتی درست است که عبارت این طور باشد «المعنی فی قلب الشاعر یافی مغز الشاعر»

و - سعدی اگر پندی دربارهٔ آثار خود داده نوعی شکسته نفسی و تواضع و فروتنی است ببخشید معذرت میخواهم اگر بزرگواری در ضمن گفتار خود بمن بگوید من چاکرم من نباید اورا بچشم نوکری بینم شاید صد نوکری جیره خوار در خیل و سامان او باشند. این مثال با تواضع افصح المتکلمین سعدی نسبت با مثال

من و شما صدق میکند؟

ز - در مقاله استاد نکات فکاهی زیبایی بود که بسیار خوب تلفیق فرموده‌اند شخص از قرائت آن سیر نمیشود من سه بار مطالعه کردم و از خنده زیاد روده برشدم. و صد بار احسنت گفتم در این زمینه‌ها بی نظیر اند.

ح - سخنرانی را نباید با هنر تیراندازی و بازی نرد مقایسه کرد در نرد برد و باخت دست طاس یعنی مشیت است.

سال‌ها تجربه می‌خواهد مرد

تا به نراد شود اهل نبرد

نیستم غره که با معجز طاس

دیده‌ام برده زمردی نام — مرد

خطای تیرانداز هیچ عیبی ندارد. زیرا عذرش بواسطه نقص تفنگ و فشنگ خواسته است. اما کسی که مدعی سخنرانی است نمیتواند به عذری متعذر شود گفتارش باید بی نقص باشد. مفاخر ملی ما چنین اند که در عرض ۷ و ۸ بلکه ده قرن نظیری ندارند که سهل است بلکه هنوز گفتار ایشان قابل هضم بعضی از شاعران معاصر نیست. آری هنوز شعر تحریف شده و اصیل را تشخیص نمیدهند باید قسم‌ها خورد که بیت فلان تحریف شده و اصل چنین است. ابیات بدون پُرانتز از نگارنده است.